

جسارت در ترجمه!

دکتر مجدالدین کیوانی
دانشگاه تربیت معلم تهران

از شما چه پنهان قصد داشتم عنوان این نوشته را "خالی‌بندی در ترجمه" بگذارم، ولی ملاحظه سردبیر مترجم را کردم که مبادا این عبارت را در مجله خود، آن هم در صدر یک مقاله، نپسندد. این شد که آن را آوردم داخل مقاله که زیاد توی ذوق نزنند. حقیقتش این است که بسیاری از اصطلاحات و ترکیبات "توده ساخت" بسیار گویاتر و شفاف‌تر از مترادفهای ریشه‌دار و اصیل آنهاست! این است که ترجیح می‌دادم عنوان نوشته‌ام همین خالی‌بندی توده ساخت می‌بود!

و اما اصل قضیه: سه چهار سال پیش مؤسسه‌ای فرهنگی - انتشاراتی به نام "خانه کتاب" که عمر درازی بر آن نگذشته تصمیم می‌گیرد شماری از مجموعه‌های کتاب شناسی را که هزاران اثر خطی و چاپی فارسی در آنها فهرست شده، از زبانهای فرنگی به فارسی ترجمه کند. یکی از این کتاب‌شناسیها، تألیف چارلز استوری، که تا کنون چیزی در حدود سه هزار صفحه آن در ۴ مجلد به چاپ رسیده، در واقع هم تاریخ ادبیات فارسی است هم کتاب‌شناسی آن^۱. مؤسسه یاد شده در آن زمان بسیار علاقه‌مند اما کم‌تجربه بود و مترجمان را نمی‌شناخت. لذا بر آن می‌شود که در این باره از اهل فن استمداد کند. پس از مقداری جستجو ظاهراً به توصیه این و آن می‌رود سراغ یکی از مترجمان نسبتاً مشهور و موجه کشور که تا کنون مقادیر زیادی از انگلیسی به فارسی ترجمه کرده است. از کم و کیف کار ایشان خبر ندارم چون هیچ‌گاه مقایسه‌ای بین ترجمه‌هایشان و متن اصلی آنها انجام نداده‌ام ولی به هر حال ترجمه‌های ایشان مورد استفاده گروههای زیادی از دانشگاهیان و اهل تحقیق است و بنابراین باید مترجم کار کشته و اهل بخیه‌ای باشند. این مترجم کار کشته متعهد می‌شود که ترجمه حدود نیمی از کتاب شناسی استوری را انجام دهد و قراردادی هم با خانه کتاب منعقد می‌کند، متها به سبب اشتغالات عدیده بدون اطلاع خانه کتاب کار ترجمه را میان چند نفر از افرادی که در انجام برنامه‌های تحقیقی دیگر با ایشان همکاری داشته‌اند تقسیم می‌کند. چندی بعد که خانه کتاب سراغ کار را از مترجم کار کشته می‌گیرد، ایشان اظهار می‌دارند که چون وقت ترجمه کتاب یاد شده را ندارند آن را به دیگران سپرده‌اند. خانه کتاب با تکیه به شهرت و اعتبار نام ایشان (و محققاً از روی بی‌تجربگی و حسن نیت بیش از حد) اعتراضی نمی‌کند. سرانجام پس از چندی سروکله دو نفر ناآشنا، ترجمه به دست، در خانه

1. Storey, Charles Ambrose, *Persian Literature, a bio-bibliographical survey.*

کتاب پیدا می‌شود. بله، این حضرات دو تن از منتخبان همان شخص "معتمد علیه" هستند که چشم خانه کتاب تاکنون به جمال ایشان روشن نشده بود. حق‌الترجمه آنان تمام و کمال پرداخت می‌شود بدون آن که خانه کتاب به کیفیت کارشان واقف باشد؛ حتماً استدلال مسئولان این بوده که چون این عزیزان برگزیده آن مترجم معروفند پس کارشان نباید عیبی داشته باشد. خانه کتاب زمانی متوجه می‌شود "رودست خورده" که نمونه‌ای از کار را به منظور نظرخواهی برای این حقیر روسیاه می‌فرستد و این جانب هم براساس ترجمه انجام شده، واقعیاتی را به آنها گزارش می‌کند.

باری، دیگر ماهی از شست و پولهای حق‌الزحمه از دست رفته بود و به هر تقدیر کارهای ترجمه شده می‌بایست ویرایش می‌شد. به لحاظی از بخت بد و به لحاظی از اقبال سعد، "قرعه فال به نام من دیوانه زدند!" بد، بدان سبب که بخشی از کار که در این نوشته مورد نظر است الحق "پیرم" را درآورد تا تمام شد؛ و سعد به این دلیل که ضمن ویرایش به نکات تلخ و شیرینی از لحاظ ترجمه و لحاظهای دیگر برخوردارم و مطالبی به ذهنم رسید که ناگفتنش را خلاف شرط اخلاق و وظیفه فرهنگی خویش می‌دانم. به هر مصیبتی بود کار ویرایش آن ترجمه کذابی به پایان رسید و حاصلش حدود ۱۰۰۰ صفحه خطوط جوراجور کشیدن، بالا و پایین آوردن کلمات و عبارات، حذف کردنها، افزودنها، دوباره نویسیها و و..... بود. اگر بخوایم اغلاط ریز و درشت این ترجمه را بازگو کنیم بی اغراق نیمی از کل صفحات مجله مترجم را باید سیاه کنیم. ادبیات فارسی استوری شامل صدها مدخل در معرفی شخصیت‌های ادبی و علمی ایرانی و آثار آنهاست. از پی شرح احوال هر یک از این شخصیتها، فهرستی از نسخه‌های چاپی و خطی آثار هر یک و اسامی کتابخانه‌ها و مجموعه‌های خصوصی سراسر دنیا که آثار مذکور در آنها نگهداری می‌شود درج شده است و طول این فهرستها، بسته به مقام علمی یا ادبی صاحب ترجمه، از نیم تا چهل پنجاه صفحه است و از این فهرستهای کتب و کتابخانه‌های اکثراً تکراری که بگذریم، مترجم در هیچ صفحه‌ای نیست که اقلأ دو یا سه غلط غیرقابل اغماض مرتکب نشده باشد. در بسیاری از صفحات شمار خطاها از ده می‌گذشت و بعضی صفحات باید تقریباً دوباره نویسی می‌شد. متأسفانه بنده از تمام ترجمه یادداشت برداشتم، اما همین قدر عرض می‌کنم که اشتباهات ۴۳۰ صفحه پایان کار به چیزی حدود ۱۵ صفحه سر می‌زند. البته این مقدار شامل اصلاحات نگارشی، حذف درازگوییهای بی‌جهت و تغییرات استحسانی دیگر نمی‌شود. ذیلاً گزیده‌ای از این همه اشتباه را که از صفحات مختلف انتخاب کرده‌ام ذکر می‌کنم و سپس بخشی از ترجمه ویرایش شده را محض نمونه می‌آورم تا "خردمندان دانادل" بخوانند و بدانند که ترجمه در آخر زمان به چه سرنوشتی دچار شده است. اگر خواننده عزیز حوصله مطالعه تمام این "غلطنامه" را ندارد و چندان هم کنجکاو نیست که بداند بنده چه کشیده‌ام، اختیار با اوست، ولی توصیه می‌کنم آنچه را که بعد از غلطنامه آمده حتماً بخواند که هدف عمده از تحریر این مقاله همان مطالب است. خوب، بیش از این در انتظارتان نمی‌گذارم، بخوانید و کیف کنید! فقط دو توضیح مختصر را اضافه می‌کنم، اول آنکه هر تعداد اشتباهی را به اعتبار نوعی اشتراک که میان آنها احساس می‌شد، با هم آورده‌ام. دوم آنکه در نمونه‌های زیر نخست متن انگلیسی، سپس ترجمه غلط، و در پایان صورت ویرایش شده آن داده شده، و در موارد

لازم توضیحی داخل قلاب، اضافه گردیده است.

I. Rāzi, followed by Adhar, omits al-Hadādi.....(381/۵۷۳)^۱

– رازی به نقل از آذر....

* رازی و از پی او آذر.....

(امین رازی هفت اقلیم خود را ۱۰۰۲ ق، و آذر بیگدلی آتشکده خود را در ۱۱۷۴ ق تألیف کرد. بنابراین، اولی نمی‌توانسته از دومی نقل کند).

II. I understand it [=Badil] to mean that the boy [=Khāqāni] was known within the family as "Badil" because he was the "replacement" for a recently deceased elder brother (383/۵۷۶)

– به نظر نویسنده، وی از آن روی بدیل نام گرفت که پس از مرگ برادر بزرگترش زاده شد.

* به نظر من خاقانی بدان سبب در میان خانواده خود به "بدیل" معروف بود که "جایگزین" برادر بزرگترش، که به تازگی مرده بود، می‌شد.

III. This verse has been much belaboured to prove that.....(383/۵۷۶)

– پژوهشهای بسیاری پیرامون این شعر انجام شده تا ثابت شود.....

* تلاش بیش از حد روی این شعر شده که ثابت کنند.....

(belabour تقریباً به معنای "زحمت زیادی" یا "زور زیادی زدن" است و عموماً رنگ و بوی منفی دارد)

IV.copious glosses (394/۵۹۹)

– شرحهای نسخه‌برداری شده

* توضیحات فراوان (یا تعلیقات / حواشی فراوان) (copious یا copy اشتباه شده است).

V. ... both of the stories which Daulatshāh claims to have taken from this history are in their own right extremely dubious, as we have shown in the appropriate entries (400/۶۱۱)

– ... هر دو داستان که به نقل از دولتشاه از تاریخ آل سلجوق خاتونی اقتباس شده است، همانگونه که

خواهید دید صحت تاریخی ندارد.

* این هر دو داستان که دولتشاه مدعی است از تاریخ یاد شده گرفته، همانگونه که در مدخلهای مربوط نشان داده‌ایم، بسیار تردیدآمیز است.

(مترجم عبارت "به نقل از" را، که به نظر می‌رسد یکی از عبارات سوگلی اوست، اینجا و دهها جای دیگر بی‌مورد به کار می‌برد. به علاوه، ایشان ترجیح داده‌اند به جای "نشان داده‌ایم"، "خواهید دید" و به عوض "تردیدآمیز"، "صحت تاریخی ندارد" بگذارند!)

VI. ... quoting three Persian verses with which Ṣadr al-din admonished that ruler
(402/۶۱۵)

– ... سه بیت از سروده‌های فارسی که صدرالدین در مدح آن حکمران سروده نقل شده است.

* ... سه بیت فارسی که صدرالدین در مقام نصیحت به آن حکمران سروده، نقل می‌کند.

VII. ... poets of the house of Khāqān... (408/۶۲۴)

– شاعران انجمن خاقان

* شاعران خاندان (= سلسله) خاقان

VIII. Consequently one cannot be certain whether or not this name was already known to Asadi.

– پس صحت این گفته محل تردید است.

* پس نمی‌توان مطمئن بود که آیا این نام از قبل برای اسدی شناخته شده بود یا نه.

(مطلب اصلی تقریباً قلب شده است).

IX. This situates their story [Mahsati and her lover] in the timeless past in the exotic, semi-foreign town of Ganjah... (409/۶۲۶)

– این داستان قصه عشق این دو دلداه در گذشته‌ای دور در شهر گنجه نقل شده...

* [وقایع] این داستان در گذشته‌ای نامعلوم در شهر نیمه بیگانه و پر رمز و راز گنجه رخ می‌دهد.

(مترجم سروده قضیه را در یک جمله به هم آورده، بدون آنکه، ضمناً، به منطق جمله خود توجه داشته باشد)

X. ... whose name is mentioned in the 13th verse.. (410/۶۲۸)

– ... که از او در شمار شاعران سده ۱۳ یاد خواهد شد.

* ... که از او در بیت سیزدهم یاد شده است.

(بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!)

XI. Thus Browne's reading (411/۶۳۱)

– به نقل از ثبت براون

* چنین است طرز قرائت [کلمه بنا به نظر] براون.

– (باز از موارد نامناسب کاربرد "به نقل از".)

XII. ... the poet gives no real indication of the cause of his misfortune, but it is possible, as Aruḡi claims, that this was the result of the deposition and imprisonment of Mahmūd by his father, Ibrāhīm, who suspected that his son was plotting to defect to the Seljūqs.

– سخنی از دلیل محکومیت خود به میان نیاورده، اما به نقل از عروضی وی در پی خلع محمود از سلطنت

و زندانی شدن وی به دست پدرش ابراهیم، به اتهام قصور در نبرد با سلاجقه مجبوس شد.

* شاعر اشاره‌ای به علت واقعی شوربختی خود نمی‌کند، اما امکان دارد، همان‌طور که عروضی ادعا

می‌کند، این نتیجهٔ خلع محمود از حکومت غزنه و زندانی شدن او به فرمان پدرش ابراهیم، به اتهام توطئه به قصد پناهنده شدن به سلاجقه، بوده است.
(سه مورد خطای مسلّم که در آخری مطلب کلاً قلب شده است. اولاً صحیحیت از بدبختی است نه محکومیت، درثانی محمود حاکم یک شهر بوده و سلطنتی نداشته؛ و بالاخره، سخن از پناهندگی به سلاجقه است نه اتهام قصور در نبرد با آنان!)

XIII. ... in an earlier passage in the same poem (442/۶۸۵)

– نویسنده در متن ابتدایی همین شعر.

* شاعر جایی دیگر در همین منظومه

XIV. ... an authentic, if youthful and immature (433/۶۷۱)

– مبتدی اما مستند.....

* اصیل، گر چه جوانانه و ناپخته...

XI. ... the pictures show.....the receipt by the poet of a robe of honour (khi'l'at) as a reward for his panegyrics, a situation very well known to readers of Persian and Arabic texts (423/۶۵۲)

– ... در این تصاویر شاعر در حال دریافت خلعت تصویر شده، موقعیتی که چندان برای خوانندگان ایرانی و عربی کاملاً آشناست.

* این تصاویر شاعر را در حال دریافت خلعت به پادشاه قصادی که سروده نشان می‌دهد، موقعیتی که برای خوانندگان متون فارسی و عربی کاملاً آشناست.

(حذف چند کلمه. خوانندگان ایرانی و عربی (!) به جای خوانندگان متون فارسی و عربی)

XVI. ... but all but the last of them [rubai's] are mutilated..(436/۶۷۵)

– اما دو رباعی نخست تحریف شده‌اند.

* اما همهٔ آنها جز رباعی آخر تحریف شده است.

(دو از کجا آمده است؟ چرا "نخست" به جای آخر؟).

XVII. ... elsewhere the same author quotes the Ta'rikh Beshkin....(443/۶۸۸)

– ابن الفوطی در تاریخ بیشکین از شخصی به نام سخن می‌راند.

* همین مؤلف [ابن الفوطی] در جایی دیگر از تاریخ بیشکین، تألیف شخصی به نام ... نقل می‌کند.

(تاریخ بیشکین تألیف ابن الفوطی نیست)

XVIII. A History of Persian earthquakes (444/۶۹۰)

– تاریخ زلزله‌های فارسی

* تاریخ [یا تاریخچه] زلزله‌های ایران

(بی توجهی به تفاوت فارسی و ایرانی!)

XIX. [Dastgirdi's editions]though supposedly based on a large number of manuscripts, quote hardly any variants and the editor's choice of reading and his distinction between 'authentic' and 'spurious' verses seem to be largely arbitrary. (451/۷۰۱)

– [چاپهای دستگردی] چندان جامع نیست و ظاهراً اظهارات وی در مورد قطعی و نسبی بودن انتساب شعری به نظامی موثق نیست.

* [چاپهای دستگردی] با اینکه ظاهراً مبتنی بر شمار زیادی نسخ خطی است، تقریباً هیچ نسخه بدلی نقل نمی‌کند، و آنچه ویراستار از میان قرائتهای مختلف انتخاب کرده، و تمایز بین ایات "اصیل" و "غیراصیل"، ظاهراً بیشتر دلبخواهی است.

(مترجم ترجیح داده‌اند که به جای ترجمه، خودشان مستقلاً افاضه کنند.)

XX. Our list is intended mainly to complement those compiled by Munzawi rather than replace them.

– در این فهرست تنها به نقل نسخه‌های منزوی می‌پردازیم.

* قصد ما در این فهرست بیشتر تکمیل فهرستهای منزوی است نه بازنویسی مجدد آنها.

XXI. ... with the Persian text, recording variants from a number of Mss (489/۷۷۷)

– با متن فارسی که از روی نسخه‌های متعدد ثبت شده است.

* با متن فارسی، و ذکر نسخه بدل‌های مختلف (یا ذکر اختلاف نسخه‌های متعدد)

XXII. ... but some omit chapters 5 (on love) and 31 (women) perhaps out of perudery (492/۷۸۲)

– در برخی از نسخه‌ها فصل ۵ (در باب عشق) و فصل ۳۱ (در باب زن) حذف شده که احتمالاً این عمل دور از احتیاط است.

* اما از بعضی نسخه‌ها فصل ۵ (در باب عشق) و فصل ۳۱ (در باب زن)، شاید از باب احتیاط حذف شده است.

(گویا مترجم out of "دور از" تصور کرده است!)

XXIII. ... who have been constantly confused with each other since the middle ages (502/۷۹۷)

– آنچه از زندگی این دو دانسته است در اواسط عمر به هم می‌آمیزد، چنانکه تمیز این دو از یکدیگر چندان آسان نیست.

* ... از سده‌های میانی تا کنون پیوسته این دو [نفر] با یکدیگر اشتباه شده‌اند.

(مانند ام که مترجم این "اطلاعات" را از کجا آورده است!!)

XXIV. ... he [Rafi] applied (it would seem successfully) for a job as the keeper of the library of Sadr al-din...

– چندی مسئول کتابخانه صدرالدین... بود (گویا در انجام این مهم نیز بخت با وی یار بوده است)

* زمانی او درخواست تصدی کتابخانه صدرالدین... را کرد (و گویا موفق هم شد)

(به نظر می‌رسد مترجم خواسته است با عبارات ادیبانه، و نه چندان مناسب این موضع: "گویا در انجام این مهم"، درک اشتباه خود را از این جمله بیوشاندا)

XXV. ... the Sadr's household was thus fair game for the atābag's forces (502/۷۹۸)

– بدین ترتیب دربار آل خجند پناهگاه و ملجایی برای نیروهای اتابک بود

* پس، نیروهای اتابک حق داشتند که قصد آزار خاندان صدرکنند (صدرالدین که رئیس آل خجند بود از طغرل بر ضد اتابک محمد حمایت کرده بود، و لذا اکنون که نیروهای اتابک بر طغرل چیره شده بودند، حق خود می دانستند که به خانواده صدرالدین ضربه وارد کنند)

XXVI. ... but he fell out with the latter (519/۸۲۲)

– اما پس از چندی از چشم وی افتاد

* اما با او (فرد اخیرالذکر) درگیری پیدا کرد (= کج افتاد)

XXVII. Hidayat quotes some verses from the ode cited by Jājarmi (536/۸۵۰)

– هدایت ابیاتی از قصیده‌ای سروده جاجرمی ذکر کرده

* هدایت ابیاتی از قصیده‌ای را که جاجرمی نقل کرده در تذکره خود آورده است

(سخن از قصیده‌ای که جاجرمی سروده باشد در میان نیست!)

XXVIII. The satirical poems [of sūzani] contain many rare (i.e. dialect or slang) words and are of great lexicographical interest, or rather would be if we had a better text at our disposal.

– در اشعار هجو سوزنی واژگان خاص و کمیابی (مثلاً واژگانی که در لهجه مورد استفاده قرار گرفته و یا اصطلاحات) به چشم می خورد که در علم واژه شناسی بسیار ارزشمند است. این ارزش در صورت دسترسی به متن بهتری جلوه و نمود بیشتری خواهد داشت.

* در هجویات سوزنی بسیاری کلمات نادر (یعنی، محلی و عامیانه) به چشم می خورد که از لحاظ فرهنگ نویسی ارزش زیاد دارد، یا بهتر بگوییم، دارای چنین ارزشی می بود چنانچه متن بهتری در اختیار می داشتیم.

(درج کلمات اضافی. استفاده از بعضی معادلهای نادرست. تغییر معنای عبارت آخر)

XXIX. Muntajab al-din al-Juwaini, the uncle of our informant's great grandfather (552/۸۷۲)

– منتجب الدین الجوینی، عموی جد بزرگ رشید وطواط

* منتجب الدین جوینی، خال جد اعلای راوی این گزارش [منظور از راوی، عظاملک جوینی، مؤلف تاریخ جهانگشاست که منتجب الدین دایی جد پدر او بوده است]

XXX. ... shiite apologist (555/۸۷۶)

– داستانسرای شیعه مذهب

* عالم شیعی / متکلم شیعی

XXXI. The metre does not allow Malik-shah...

– در این بیت به اقتضای رعایت قافیه از نام ملک شاه استفاده نشده.....

* وزن شعر کاربرد کلمه ملک شاه را اقتضا نمی کند

(مترجم در چند مورد دیگر وزن و قافیه را با هم به خطا می گیرد، از جمله در 575/۹۰۲)

XXXII. the author revised and updated his preface (565/۸۸۸)

– گوینده مقدمه اثر را...مورد تجدید نظر قرار داده و تاریخ آن را عوض کرده است
* گوینده مقدمه در دیباچه خود تجدید نظر و آن را روزآمد کرده است

XXXIII. ... the poem cannot be located in the work that we have before us (563/۸۸۶)

– و نیز بیتی را که نویسنده مورد نظر نقل کرده نمی‌توان در اثر موجود گنجاند
* و نیز جای بیتی را که از این منظومه نقل کرده نمی‌توان در کتابی که در اختیار ماست پیدا کرد
XXXIV. Cambridge (Mass)

– کمبریج (نسخه‌ها)
* کمبریج (ماساچوست)
(Mass مخفف Massachusetts) به جای Mss مخفف manuscripts تصور شده است. همین خطا باز در
469/۷۵۰ تکرار شده است)

XXXV. See Musaffa's remarks

– بنگرید به اظهارات مستوفی
* نک (نگاه کنید به) اظهارات مصفا

XXXVI. A reference to the Agra Fort (419/۶۳۹)

– ارجاعی به جبهه اگره
* اشاره‌ای (ارجاعی) به قلعه اگره

XXXVII. Extant, but unpublished...(419/۶۶۴)

– مفصل اما چاپ نشده
* موجود اما چاپ نشده
(ظاهراً extant به جای expand فرض شده است)

XXXVIII. ... who has left us with a very substantial diwān(428/۶۶۲)

– که دیوان ناقصی از او بر جای مانده
* که دیوان بسیار بزرگی (حجیمی) بر جای نهاده است
XXXIX. ... but with separate dibājahs(441/۶۸۴)

– اما بدون دیباچه مجزا
* اما با دیباچه‌های جداگانه

XL. ... as patrons of Kamāl al-din Isfahāni (503/۷۹۹)

– ... جمال‌الدین اصفهانی
* ... کمال‌الدین اصفهانی

XLI. ... the entry ..., which I read as: Kāmīl al-din ... (503/۸۰۰)

– این مدخل ... بدین ترتیب آمده است: کمال‌الدین

* مدخلی ... که من به صورت کامل‌ال‌دین می‌خوانم

XLII. The implication of the story (513/۸۱۵)

– پیچیدگی داستان

* اشاره داستان

(گویا implication با complication اشتباه شده است)

XLIII. ex- (578/۹۰۷)

– ضد

* قبلی

XLIV. i.e. (556/۸۷۸)

– مثلاً

* یعنی

XLV. Sanat'rba' wa tis'in wa khams-mi'ah min al-hijrah (387/۵۸۴)

– سه اربع و تسعین و خمس مع من الحجره

* سه اربع و تسعین و خمس مائه من الهجره

XLVI. Muhammad Mu'jizi (390/۵۸۹)

– محمد موجزی

* محمد معجزی

XLVII. wa'ilā ākhir'umrihi (399/۶۰۹)

– و علی آخر عمره

* والی آخر عمره

XLVIII. Rahiq al-tahqiq (419/۶۴۴)

– راحت التحقیق

* رحيق التحقیق

XLIX. Hebrew script (458/۷۱۶)

– خط همیبرو

* خط عبری

L. la-mā khalaqtu l-jinn wa l-insān illā li Ya'budūni (491/۷۸۰)

– لما خلقتولجن و للانسان الآله يعبدنی

* لما خلقت الجن و الانسان الآل يعبدونی

LI. Waih-ak ai naqsh-band i bē khāma (520/۸۲۳)

– و یحک ای نقش بند با خامه

* و یحک ای نقش بند بی خامه

(مترجم می‌توانست به آسانی به سراغ کارنامه بلخ سنایی نگاه می‌پندازد و در ترجمه یک مصرع دو خطا نکند!)

LII. jawāhir al-muḍī'ah (540/۸۵۶)

– جواهرالمذیه

• جواهرالمضیئه

LIII. 'tāyi (568/۸۹۴)

– اتئی

• عطایی

LIV. ... ascribed (implausibly) to jāmi (391/۵۹۲)

– منسوب به جامی

• (ظاهراً به نادرست، و یا به احتمال بسیار ضعیف) منسوب به جامی (مترجم در اینجا و در جاهای متعدد دیگر، حالت تردید، شک، احتمال را از جمله گرفته، و قطعیت را به جای آنها نشانده است. در بسیاری موارد تعداد و مقدار افراد و چیزها را به میل خود کم و زیاد کرده است)

LV. Clearly (497/۷۸۹)

– احتمالاً

• به وضوح (محققاً، مسلماً...)

LVI. ... and supplies us with the highly questionable information that...(498/۷۹۱)

– و به غلط بر این باور است که

• و اطلاعات تردیدآمیزی حاکی از اینکه... به ما می دهد

LVII. ... many of them praising Ali

– و برخی از آنان در مدح علی

• و بسیاری از آنها در مدح علی

(نیز توجه فرمایید به "آنان" که مرجعش "شعار" است. مترجم در چند مورد دیگر "آنان" را به جای "آنها" و "وی" را به جای "آن" به کار برده است).

LVIII. I wonder whether (535/۸۴۹)

– به نظر نگارنده

• برای من این سؤال مطرح است که آیا...

LIX. But later.....evidently in the wake of the disgrace of this patron.. (413/۶۳۴)

– اما کمی بعد... به دلیل بی مهری ولینعمتش..

• اما مدتی بعد... گویا به دنبال مغضوب شدن حامیش.....

(تغییر "مدتی" به "کمی"، و نادیده گرفتن قید evidently. ضمناً توجه کنید به قلب معنای اصلی جمله. واقع رویداد این است که چون حامی شاعر مغضوب واقع شد، شاعر نیز به زندان افتاد).

LX. ... roughly correct (426/۶۶۰)

- احتمالاً نادرست

* تقریباً درست

(دو خطا در دو کلمه!)

برای حسن ختام این بخش، یک صفحه کامل از کار مترجم را، که درباره عمر خیام است، و سپس صورت اصلاح شده آن را در اینجا می آوریم تا ببینید این مترجم امانتدار بر سر بزرگ مردی که دستش از دنیا کوتاه است و نمی تواند از خود دفاع کند، چه بلایی آورده است.

It is tempting to think that the mythical 'Umar first emerged in a novel, perhaps involving (among other motives) the famous anachronistic story of how the philosopher 'Umar i Khaiyām, the minister Nizām al-mulk and the leader of the 'Assassins' Hasan b. al-Sabbāh had been friends as school-boys and then set out, each in his own way, to make his mark in the world. Of the three protagonists the scholar 'Umar is intrinsically the least colourful and thus the one most in need of amplification. In the light of the general stereotyped view in the Islamic world of the philosopher as the enemy of religion and morals, 'Umar could very conveniently have been built up into an atheistic bogey. This hypothetical romance, like all such works in Persian (compare *Sindbād-nāmah*, *Marzbān-nāmah*, *kalilah u Dimnah*, etc.), would have been adorned with a rich collection of interspersed ruba'iyāt and other poetic snippets, in part composed by the author, in part salvaged from other works, and readers could consequently easily have come to the conclusion that these verses were the actual words of the characters in the novel. A parallel to this would be, once again, Abū sa'īd, who very soon was declared the author of the quatrains quoted in the romantic accounts of his holy deeds (and this despite the fact that the authors of the earliest such accounts expressly denied that Abū Sa'īd was a poet) and much the same thing could well have happened with Mahsati as well.

احتمالاً عمر خیام همان عارف است که در داستانی کذابی یار دبستانی نظام الملک و حسن صباح شده است. در این میان شخصیت عمر خیام چندان واضح بیان نشده پس می توان آن را مورد بحث و بررسی فراوان قرار داد. در سایه این باور اسلامی که در آن فیلسوف دشمن مذهب و اخلاقیات است می توان عمر را شیطان مجسم تلقی نمود. این داستان فرضی همچون داستانهای بسیاری در زبان فارسی (مثل *سندبادنامه*، *مرزبان نامه*، *کلیله و دمنه* و ...) با مجموعه ای از رباعیات و اشعار دیگر تقویت می گردد؛ شماری از این اشعار سروده خود شاعر است و شماری دیگر از اشعار دیگران برگرفته شده است. پس می توان نتیجه گرفت که این ابیات کلام واقعی شخصیت های داستان بوده است. مشابه این حالت در مورد ابوسعید ابی الخیر صدق می کند، بدین ترتیب که شماری از نویسندگان در شرح های رمانتیکی که از افعال و اعمال وی ارائه می کردند چندین رباعی را ذکر کرده اند (اگرچه نویسندگان شرح های متقدم شاعر بودن ابوسعید را به شدت انکار کرده اند). این حالت در مورد مهستی نیز مصداق دارد.

و حالا ملاحظه بفرمایید استوری چه می خواسته بگوید:

"انسان به این فکر می افتد که شاید عمر افسانه ای برای نخستین بار سر از یک داستان برآورد، داستانی که شاید (علاوه بر درونمایه های دیگر) شامل این قصه مشهور، ولی مغایر با ترتیب تاریخی

است، که عمر خیام فیلسوف، نظام‌الملک وزیر، و رهبر "حشاشین" حسن بن صباح سه یار دبستانی بودند و تصمیم گرفتند هر کدام به راه و روش خود در عالم بلندمرتبه شوند. از این سه شخصیت داستان، عمر با آب و تاب کمتری به تصویر کشیده شده بود و لذا بیش از همه نیاز به بزرگ‌نمایی داشت. با توجه به دیدگاه جزمی کلی که در جهان اسلام از فیلسوف به‌عنوان دشمن دین و اخلاقیات وجود دارد، عمر خیلی راحت می‌توانست به صورت غولی دهری آیین درآید. این داستان فرضی، همچون تمام آثاری که از این دست در فارسی داریم (قس. سندبادنامه، مرزبان‌نامه، کلیله و دمنه و ...) با مجموعه‌ای غنی از رباعیات و اشعار دیگر در جای جای آن، آرایش یافته است. این اشعار بعضی سروده خود نویسنده و بعضی دیگر برگرفته از آثار دیگران است، و لذا خوانندگان احتمالاً به این نتیجه رسیده‌اند که این ابیات سخنان واقعی شخصیت‌های داستان بوده است. مشابه این حالت در مورد ابوسعید ابی‌الخیر صدق می‌کند که خیلی زود سراینده رباعیاتی معرفی شد که در گزارش‌های تخیلی درباره کرامات او نقل شده بود (در حالی که نویسندگان قدیم‌ترین روایات در این باب شاعر بودن ابوسعید را به صراحت انکار کرده‌اند). احتمال زیاد دارد که مشابه چنین وضعیتی در مورد مهستی نیز رخ داده باشد.

و حالا این نمونه را نیز که می‌تواند کار جدول خطوط متقاطع را بکند بخوانید و خود را نیم ساعتی سرگرم کنید!

These are based on for the most part the same selection of *Khamsah* manuscripts and mainly follow the above-mentioned Paris and Oxford copies; the editors did not use the Berlin manuscript and made no attempt to divide the codices into families. Nonetheless, their full critical apparatus makes these the only editions (apart from the Ritter/Rypka *H.P.*) that are likely to be of any use to serious students. By contrast, Dastgirdi's editions of the six poems published in Tehran in the 1930s, though supposedly based on a large number of manuscripts, quote hardly any variants and the editor's choice of readings and his distinction between 'authentic' and 'spurious' verses seem to be largely arbitrary.¹ It is astonishing that even some Western scholars have designated Dastgirdi's editions as the 'best' or used them as the basis for translations into European languages. His explanatory notes are, however, often quite useful.

In the list that follows the manuscripts which contain one, several or all of the poems are assembled in a single sequence; where nothing else is noted the codices can be assumed to contain all the poems.

Mss.: ²Dublin Beatty 124 vol. I (Colophons dated 20 Jumādā II 838/1435 and 25 Rabī' II 839/1435. Pictures); Beatty 162 (Dated 886/1481-2)

این نمونه‌ها که در واقع مشتبی از خروار است، می‌رساند که:

۱- مترجم، به قول ادبا مطلقاً اهل اصطلاح نیست. سراسر ترجمه ایشان شاهد این مدعا است. غایت مطلوب در ترجمه این است که مترجم در آنچه ترجمه می‌کند تقریباً متخصص باشد. اگر دانش او در حد یک متخصص نیست، لااقل باید با موضوع ترجمه آشنایی کافی داشته باشد. کتابهایی در این زمینه خواننده، و با زبان و اصطلاحات خاص آن آشنا باشد. کسی که حتی یکی دو سال در ادب فارسی تحصیل کرده باشد، ابن‌المقفع، بحر مزج، اسرار التوحید، و صوان‌الحکمه را 'ابن‌المقفا'، 'بحر حجز'، آثار التوحید و 'صیوان‌الحکمه' نمی‌خواند و نمی‌نویسد؛ راوندی را که یک قرن پس از مؤلف ترجمان البلاغه می‌زیسته 'زادویانی' نمی‌خواند (نه یک بار بلکه چندین بار)؛ 'راحة‌الصدور' را راحت‌الصدور نمی‌نویسد؛ قافیه را به جای وزن به کار نمی‌برد؛ و به جای عبری 'هیبرو' نمی‌گذارد؛ و معادل Rūm-Saljuq Ghiyath al-din را به عوض 'غیاث‌الدین از سلاجقه روم'، به صورت "روم سلجوقی غیاث‌الدین" در نمی‌آورد؛ و به جای آنکه در ترجمه strophic poem به جمله طولانی: "شعری است که در آن از برگردان استفاده شده"، متوسل شود، اصطلاح 'ترجیع‌بند' را به کار می‌برد و قالی قضیه را می‌کند!

۲- سواد عربی مترجم بسیار ضعیف است. کسی که به ترجمه تاریخ ادبیات فارسی دست می‌زند باید بداند بدون دانستن مقداری عربی کمیت او لنگ خواهد بود. مترجمی که "انصائم طول الحیاتی و انما..." را (از روی حرف نویسیها) "آن صایمون طول‌الحیاتی و اینما" به خط عربی برمی‌گرداند، پیداست که هم در عربی هم در ادب فارسی ناتوان است و بنابراین نباید به ترجمه کتاب نسبتاً سنگینی چون ادبیات فارسی استوری دست بزند. مگر هر کاری را که به انسان پیشنهاد کردند باید بپذیرد؟

۳- در کتابهایی که فرنگیها درباره فرهنگ و ادب ایران و معارف اسلامی نوشته‌اند، مقدار زیادی از شیوه حرف نویسی و آوانگاری استفاده شده است. مترجم چنین آثاری، هم باید یا نشانه‌های این شیوه کاملاً آشنا باشد هم دقت کند که در برگردان آنها به فارسی دچار خطا نشود. متأسفانه مترجم ما از این لحاظ هم ضعف فراوان از خود نشان داده است. در صورتی که تبدیل حرف نویسیها به خط فارسی کاری است صد در صد مکانیکی و مقدمات خیلی زیادی لازم ندارد.

۴- مترجم دقت کافی به کار نبسته است. پاره‌ای خطاهای او به قدری پیش پا افتاده است که به نظر می‌رسد بیشتر معلول بی‌توجهی است تا ضعف وی در زبان. مثلاً با اینکه در یک صفحه واحد نیویورک و علامت اختصاری آن N.Y. آمده، مع ذلک مترجم مقابل این نشان اختصاری 'ان.وای' گذاشته است. این می‌رساند که مترجم به احتمال قوی متوجه ربط N.Y. و نیویورک نبوده و الا علی القاعده باید به عوض ان.وای. نیویورک می‌گذاشت. بی‌توجهی و بی‌مبالاتی در سراسر ترجمه به چشم می‌خورد. در چند مورد مترجم n.(footnote=) را با no.(number=) اشتباه کرده است. در یکی دو مورد (مانند 974/260) بخشی از متن را پاینویس به حساب آورده، و حتی خود شماره‌ای هم به آن داده است، در صورتی که اگر این بخش از متن، پاینویس بود، نویسنده خود به آن شماره می‌داد.

۵- مترجم دو سه چشمه کار من درآوردی هم کرده است. مثلاً در چند جا (مانند 388/584)

پاینویس را به داخل متن منتقل کرده است. ویراستار مدتی متحیر می‌ماند که این عبارات کجا بوده، و پس از آنکه به انتهای صفحه رسید و دید که پاینویس متن اصلی ترجمه نشده است، تازه درمی‌یابد که آن عبارات اضافی در متن، ترجمه همین پاینویس بوده است. مترجم علامات اختصاری سالهای قمری، شمسی و میلادی را روی ارقام گذاشته است، مانند: ۱۳۴۰/۱۳۱۹/۱۲۲۲/۶۱۹ ش ق م.

۶- یکی از معایب مهم این ترجمه، علاوه بر حذفهای غیرمجاز بسیار، و کوتاه کردنهای غیرموجه، محو حالت التزامی بسیاری از جملات و تبدیل آنها به وجه اخباری است. می‌دانیم که گاه نویسنده به سبب نداشتن اطمینان صددرصد، یا به دلایل دیگر، با استفاده از کلمات و ترکیباتی مانند شاید، احتمالاً، از قرار معلوم، ممکن است، تصور می‌رود، تقریباً، علی‌الظاهر، علی‌القاعده و امثالهم، حالت قطعیت را از کلام خود می‌گیرد تا خود را چندان متعهد سخنان خویش نکند. در چنین مواردی، خواننده می‌فهمد که حرف نویسنده را نباید به‌عنوان حرف آخر تلقی کند. متأسفانه مترجم، در بسیاری جاها مطالب غیرقطعی متن را به گونه‌ای به فارسی درآورده که گویی دیگر 'موی‌لای درزش' نمی‌رود، و این بی‌تردید برداشتهای غلط خواننده را به دنبال دارد.

۷- مترجم عموماً خواسته است ضعف خود را در درک مطلب با جملات مطمئن، ادیبانه و آهنگین پیوشاند. بسیاری از این جمله‌پردازها و اطنابهای بی‌مورد اصلاً با نوع مطالب کتاب مناسبت ندارد. کتابی که درباره ادبیات فارسی است لزوماً ادیبانه نوشته نشده است. مطالبش عموماً جنبه اطلاع‌دهندگی دارد و بعضاً از چاشنی ذوق و ظرافتهای هنری به کل عاری است. مع‌ذک، ایراد بنده لزوماً به ادبی نویسی مترجم نیست، بلکه مقصودم، به قول ادبا 'تئویه، یا لعاب کاری وی به منظور منحرف کردن توجه خوانندگان از غلط‌فهمیهای اوست. اگر غلط‌فهمیها، خطاهای دستوری و گزینشهای لغوی نادرست در هر ترجمه بیش از پانزده یا بیست درصد کل کار باشد، مشکل بتوان دیگر نام 'ترجمه' بر آن نهاد، و کاری هم که زیاده بر این درصد ویرایش و 'وصله‌پینه' شده باشد، نمی‌تواند حقیقاً مترجم به شمار آید.

و اما چند توصیه مهم که در واقع انگیزه اصلی در نگارش این مقاله بوده است.

الف) صلاح ناشران و مؤسسات علمی-فرهنگی تازه کار در این است که در شروع کار شتاب نکنند. مدتی را به مطالعه و بررسی امکانات، نیروها و همکاران احتمالی خود صرف کنند. اصرار در این نداشته باشند که طرح‌های خود را زودتر به ثمر برسانند. همیشه افراد فرصت طلب کم‌مایه در اطراف هستند که مترصدند خود را به‌عنوان محقق و مترجم جا بزنند. تا از کیفیت کار، درجه دانش و التزام اخلاقی متقاضیان همکاری مطمئن نشوند کارهای عمده به آنان محول نکنند. آدمهای باسواد موجه معمولاً خود را جلو نمی‌اندازند. باید به سراغشان رفت. مزه تلخ تجربه خانه کتاب را چند سال پیش، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی نیز - به مقیاسی بسیار وسیع‌تر - چشید. آنجا هم چون برای ترجمه بریتانیکا زیاد شتاب داشتند، در عرض مدت کوتاهی دهها مترجم ریز و درشت از راه رسیدند و هر یک بخشی از این دائرةالمعارف را به

فارسی برگرداندند، اما نتیجه صدها صفحه ترجمه بی ارزش و صرفی صدها هزار تومان بود. مدت زیادی طول کشید تا از میان انبوه مترجمان مدعی، گلچینی صورت گرفت و کار بسامان آمد. (ب) ایضاً این ناشران و مؤسسات نباید چشم بسته مرعوب یا فریفته نام و شهرت بعضیها شوند و همه چیز را یکجا پیش آنان در طبق اخلاص بگذارند. کار از محکم کاری عیب نمی‌کند. باید اطمینان حاصل کنند که این نامداران دانشمند اولاً وقت و فرصت کافی برای همکاری دارند، و در ثانی آیا آنان پایبند قول و قرار خود هستند یا نه. متأسفانه بعضی از علما و اهل قلم دمدمی مزاج و ناپایدار در عهد و پیمانند، مخصوصاً که اغلب کثیرالمشغله، و مانند "خدای" حکایت عبید همه جا حاضرند. می‌گویند "مردی دعوی خدایی کرد. شهریار وقت به حبسش فرمان داد. مردی بر او بگذشت و گفت: آیا خدا در زندان باشد؟ گفت خدا همه جا حاضر است!" چند شغلی بودن گروهی از رجال سیاسی، استادان دانشگاه و علما و ادبای ما، مخصوصاً در سالهای اخیر، پدیده نامیمونی است که نمی‌تواند در درازمدت اثرات نامطلوبی نداشته باشد. بعضی از آنها چنان در این راه زیاده روی می‌کنند که می‌ترسم، مانند خدای داستان عبید، بالاخره روزی برای خود اسباب زحمت درست کنند! باید در این باره راهی اندیشید. از قدیم گفته‌اند با یک دست دو هندوانه نمی‌توان برداشت. یک نفر هم نمی‌تواند چند کار را همزمان انجام دهد و در همه آنها موفق باشد. متأسفانه بعضی از سرشناسان جامعه ما جواب "ته" به هیچ پیشنهادی نمی‌دهند، و مشاغل و شرکت در جلسات، کمیته‌ها و شوراها را "پسائی" می‌کنند! (ج) حال اگر کسی، علی‌رغم اشتغالات چندگانه‌اش، مسئولیت جدید دیگری را پذیرفت. اخلاقاً و قانوناً متعهد و مکلف است که آن مسئولیت را به نحو شایسته انجام دهد. چند شغلی بودن مشکل خود اوست نه کارفرمای جدید. اگر می‌بیند که فرصت این کار جدید را ندارد نباید آن را بپذیرد. حال که پذیرفته، و وظیفه‌ای به عهده گرفته که به هیچ عذر و بهانه‌ای نمی‌تواند و نباید آن را سرهم‌بندی کند! به علاوه، از این تاریخ به بعد هر تصمیم جدیدی که بخواهد - افزون بر آنچه با کارفرما توافق کرده - اتخاذ کند باید با اطلاع کارفرما باشد. او اخلاقاً و قانوناً مجاز نیست کاری را که به او سپرده شده، از پیش خود به دیگری واگذارد. کارهای علمی با مقاطعه کاری تفاوت دارد. معمول است که مقاطعه کاران بزرگ کاری را می‌گیرند و سپس قسمتهایی از آن را به مقاطعه کاران دست دوم می‌دهند. ناشری که، به اعتبار پایگاه علمی فرد دانشمندی، کاری را به او می‌سپارد، فقط به او اعتماد کرده، و می‌خواهد تنها او این کار را انجام دهد. و آلا سراغ دیگری می‌رفت. این پذیرش کار و وا گذاشتن آن به دیگری عمل ناپسندی است که این روزها جسته گریخته رخ می‌دهد، و به هیچ وجه در شأن اهل علم نیست. اگر فرصت کاری را ندارند، بهتر است رودریاستی (یا طمع) را کنار بگذارند و آن کار را از آغاز نپذیرند.

(د) مترجمان با تجربه و معتقد به اصول اخلاقی نیک آگاهند که نباید به ترجمه کتابهایی مبادرت کنند که، اگر در تخصص آنان نیست، لااقل از حوزه مطالعات و علائق آنها بیرون نباشد، زیرا

می‌دانند حاصل کار، اگر رسوایی نباشد، محققاً رضایت‌بخش نخواهد بود. روی سخن در اینجا با آنهایی است که، بدون توجه به قابلیت‌ها و آمادگی‌های زبانی و علمی خود، فقط می‌خواهند ترجمه کنند. کاری را برای ترجمه می‌پذیرند که مختصر اطلاعاتی از آن ندارند. متأسفانه، به نظر می‌رسد که مترجم مورد نظر ما در این گفتار، یکی از همین قبیل افراد است. من از رشته تحصیلی و تخصص ایشان بی‌خبرم، ولی تردید ندارم که حتی در حد یک دیلمه ادبی هم با ادبیات فارسی (مخصوصاً ادب کلاسیک) آشنایی ندارد. جالب اینجاست که همین بزرگوار در نوشتن مقالات *دانشنامه ادب فارسی* (که در تابستان ۱۳۷۵ در ۹۹۲ ص انتشار یافت) با همان بزرگواری که او را برای ترجمه کتاب *ادبیات فارسی برگزیده* بود، همکاری داشته است! من خواننده چگونه می‌توانم به مندرجات چنین دانشنامه‌ای اعتماد کنم؟